

به نام خدایی که جان آفرید
سخن گفتن اندر زبان آفرید

در سایه‌سار سعدی

کتاب کار بازنویسی و بازآفرینی گلستان و بوستان



شرکت کنندگان: کودکان و نوجوانان ۱۰+ سال

نحوه ارسال آثار:

از طریق مربیان و رابطان ادبی

یا ارسال به نشانی: mokatebe.tehran@kpf.ir

آثار برگزیده به شکل دفتر ادبی و کتاب گویا

منتشر خواهد شد.

مهلت: ۲۰ دی ماه ۱۳۹۹



«سعدی بخوانیم،
با سعدی بنویسیم»

بخش‌ها:

- بازنویسی
- بازآفرینی

بر اساس دفتر ادبی «در سایه‌سار سعدی»

واحد آفرینش‌های ادبی

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استان تهران

آذرماه ۱۳۹۹

شناسنامه

عنوان: در سایه‌سار سعدی (کتاب کار بازنویسی و بازآفرینی حکایات گلستان و بوستان برای نوجوانان)

کارگروه علمی: مهنوش قربانعلی، کبرا بابایی، نگین صدری‌زاده، مریم عباسی، نرجس مقیمی

موضوع: ادبیات کهن فارسی، بازنویسی، بازآفرینی، گلستان، بوستان.

مخاطب: رابطان و مربیان ادبی.

راهنمای بازآفرینی و بازنویسی: نگین صدری‌زاده

گزینش حکایات: نرجس مقیمی، نگین صدری‌زاده

طرح روی جلد: نرگس موسوی

واحد آفرینش‌های ادبی، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استان تهران

آذرماه ۱۳۹۹

چاپ الکترونیکی مرکز کانون چاپ: <https://www.kanoonnews.ir/tehran>

آدرس الکترونیکی: mokatebe.tehran@kpf.ir

فهرست

پیشگفتار	۴
بازنویسی چیست؟	۵
بازآفرینی چیست؟	۵
فرایند بازنویسی و بازآفرینی	۶
تفاوت بازآفرینی و بازنویسی	۷
ضرورت توجه به مفاهیم واژگان و عناصر زبانی	۹
• حروف	۹
• علائم	۱۰
• نشانه‌ها	۱۰
• واژگان	۱۱
• مفاهیم	۱۱
گلستان	۱۲
بوستان	۲۱
معرفی کتاب درباره سعدی	۳۵
منابع	۳۶

پیشگفتار:

بازنویسی و بازآفرینی متون کهن، نوعی آفرینش ادبی است که رنگی از مهر و دوستی دارد. درحقیقت، دوستی و مهری که نسبت به متون کهن ادبی داریم ما را به سوی خلق اثر ادبی تازه می‌کشاند.

انگار جادوی ادبیات کهن، در پیاله جانمان می‌جوشد و اشتیاق به آفرینش دوباره از وجودمان سرریز می‌شود و سطر به سطر، در قالب واژگان جدید رخ می‌نماید. این جادو که در پس متن بازنویسی و بازآفرینی شده، نهفته است، شاهد روشن و شیرینی می‌شود، که قصه‌ها و حکایات را در کام و روان مخاطبان تکرار می‌کند و این گونه واژه‌ها مانند عروسک‌های نمایش می‌چرخند و حکمت‌های صدساله را در گوش مخاطب نجوا می‌کنند. آری به جادوی بازنویسی و بازآفرینی خوش آمدید.

در نخستین مجلد بازنویسی و بازآفرینی، دو اثر ارزشمند و جاودان زبان و ادب فارسی، گلستان و بوستان مورد توجه قرار گرفته‌است. متونی که جدای از بلاغت فصیحشان، سراسر خرد و حکمت هستند. در انتخاب حکایات از این دو کتاب علاوه بر در نظر گرفتن پسند و نیاز مخاطب نوجوان، ظرفیت‌های حکایت به لحاظ ساختار برای بازنویسی و بازآفرینی نیز مورد توجه بوده‌است.

واحد آفرینش‌های ادبی استان تهران

آذرماه ۱۳۹۹

بازنویسی چیست؟

بازنویسی نوشتن دوباره یک متن است با تغییر زبان. به عبارتی در بازنویسی تغییر زبان ضروری است. زبان کهنه باید به زبان امروزی تبدیل شود تا خواننده امروز آن را دریابد. بنابراین بازنویس مجاز نیست هیچ گونه تغییر یا تحریفی در مضمون و محتوای متن اصلی وارد کند. البته لازم به ذکر است که تغییرات جزئی و مختصر در متن و پیام‌های فرعی بلامانع است اما ساختار متن و پیام اصلی باید حفظ شود.

همچنین می‌توان گفت یکی از اهداف بازنویسی، برانگیختن حس کنجکاوی و ترغیب خواننده برای مطالعه و شناخت متن اصلی و کهنه است.

بازآفرینی چیست؟

بازآفرینی یک اثر، همان اثر نیست. به عبارتی بازآفرینی یک اثر با اصل اثر متفاوت است. مانند سایه یک شیء که دقیقاً خود آن شیء نیست. سایه، کش آمده، کوتاه شده، خنده‌دار یا ترسناک شده است، هر چه هست برگرفته از آن شیء هست ولی امر دیگری است. در مثالی دیگر می‌توان گفت بازآفرینی مانند نوازد یک مادر است که دقیقاً مادر نیست، فرد دیگری است اما از وجود مادر ریشه گرفته و از او بالیده است.

بنابراین بازآفرینی برگردان شعر یا متن کهن به زبان امروز با اعمال تغییراتی در متن و محتوا است و تغییر ماهیت شخصیت‌ها، گفتگوها، توصیف‌ها، زبان و لحن از عناصر مهم بازآفرینی است. در نهایت بازآفرینی الهام گرفتن از موضوع و محتوای قصه‌ها و روایت‌های متون کهن است که به خلق اثری با موضوع جدید و هویت زبانی مستقل منجر می‌شود.

در حقیقت نویسنده بازآفرین با آفرینشی نو از یک متن، جهانی دیگر را نشانه رفته است. جهانی که به خودش تعلق دارد اما وامدار جهان فرد دیگری است که آفرینشگر متن نخستین بوده؛ بنابراین اگر متن نخستین نبود، ذهن نویسنده بازآفرین راه به خلق دوباره آن نمی‌برد.

فرایند بازنویسی و بازآفرینی:

در جریان بازنویسی و بازآفرینی، عوامل و عناصر بسیاری دخالت دارند؛ مهمترین این عوامل برخورداری از سطح ادبی و ظرفیت‌های خلاق است. روند این خلق تازه را می‌توان چنین برشمرد:

الف: آشنایی با زبان

ب: شناخت تفاوت‌های زبان ارتباطی و زبان ادبی

پ: آشنایی با متون کهن

ت: آشنایی با تفاوت‌های زبان گفتاری و نوشتاری

ث: شناخت ارزش و جایگاه بازنویسی و بازآفرینی

تفاوت بازنویسی و بازآفرینی

- در بازنویسی، نویسنده با حفظ ویژگی‌های یک اثر، بدون کوچکترین دخل و تصرفی اقدام به دوباره‌نویسی اثر می‌کند.
- آثار بازنویسی آثاری هستند که از متون کهن الهام گرفته شده‌اند و نویسنده دوباره آن را می‌نویسد.
- در بازنویسی هیچ تغییری در داستان به وجود نمی‌آید و حتی حجم داستان نیز تغییر نمی‌کند، بلکه تنها ساختار واژگانی به روز می‌شود. اما در بازآفرینی نویسنده ساختار داستان، وقایع و حتی شخصیت‌ها و زمان داستان را دگرگون می‌کند.
- بازنویسی و بازآفرینی منتقل کردن یک بن مایه و مضمون تکرارشونده از ملتی معین به نسل‌های آینده است. در هر بازنویسی موارد و مولفه‌های آن عصر نیز در اثر دخالت داده می‌شود و رنگ و بوی آن زمانه را می‌گیرد.
- بازنویسی دوباره نوشتن یک متن، متناسب با زمان و شرایط عصر نویسنده است.
- بازنویسی اثر، حفظ ویژگی‌های کلی متن بدون کوچکترین دخل و تصرف اساسی در متن است.
- بازنویسی، برگردان متون کهن (نظم و نثر) به نثر امروزی و زدودن کهنگی متن از چهره آن است؛ بی آنکه مفهوم و محتوای آن دگرگون شود.
- در بازنویسی، هدف تنها ساده کردن متن است و تغییر فقط در محدوده زبانی انجام می‌گیرد و بازنویس، متن اصلی را تمام و کمال حفظ می‌کند. بدون اینکه چیزی به آن بیفزاید یا از آن بکاهد.
- بازآفرینی، برگردان متون کهن (نظم و نثر) است به نثر امروزی با دخل و تصرف در محتوا و مفهوم و تبدیل آن به اثری مستقل و جدید که با اصل متن تفاوت دارد.
- بازنویسی مثل تعمیرات جزئی ساختمان و تعمیر بنای ظاهری آن است، اما بازآفرینی تغییراتی کلی در طرح و نقشه ساختمان است. در بازنویسی مضمون اصلی متن حفظ می‌شود و تغییرات در حد جابه‌جایی حوادث و الفاظ و ترکیب‌ها صورت می‌گیرد.
- در بازآفرینی شایسته است که اصول زبان فارسی حفظ و از شکسته‌نویسی پرهیز شود ولی رعایت این نکات در بازنویسی ضروری است.

- بازنویسی به زبان امروزی عبارت است از دوباره‌نویسی متون کهن. با این تعریف دیگر لفظ بازنویسی برای آثار معاصر کاربردی ندارد.
- نویسنده بازنویس می‌بایست آشنایی کامل با متن اصلی داشته باشد. زیرا کار او جذاب کردن متون و پیام‌های اثر کهن است. بنابراین می‌بایست محتوا و پیام اثر را به درستی درک کرده‌باشد تا بتواند با هوشمندی شگردی خاص ابداع کند و جانی تازه به متن کهن بدهد.
- بازنویس مجاز نیست هیچ گونه تغییر یا تحریفی در مضمون و محتوای اصل متن وارد کند.
- بازنویسی باید کنجکاوی خواننده را به شناخت متن اصلی برانگیزاند. همچنین در بازنویسی، مسائل عاطفی، فرهنگی و زبانی و ذهن مخاطبان را مورد توجه قرار دهد.
- یک اثر خوب بازنویسی شده، بیانگر مهارت نویسنده‌ای هوشمند و زبردست است که با ابزار زیان و بیان مناسب، میان میراث‌های کهن ادبیات و آثار ادبی عصر جدید ارتباط برقرار کرده‌است.
- در بازنویسی و بازآفرینی باید اصول نگارش زبان و ادب فارسی و اصول مهم ساده‌نویسی رعایت شود.
- در بازآفرینی می‌توان از موضوعات کهن الهام گرفت و هرگونه تغییری را که لازم است در موضوع و شخصیت‌ها ایجاد کرد.
- زبان معیار، تکمیل و تغییر توصیف‌ها، شخصیت‌ها، صحنه‌ها، فضاها، بازسازی رویدادها و قابل تجسم ساختن آنها، حفظ پیام و مضمون متن اصلی، از ویژگی‌های بازنویسی است.
- تحلیل خلاق، استقلال و تازگی، ساختارشکنی در محتوا و شکل، خلق اثری نو مبتنی بر پیشینه متون ادبی، از ویژگی‌های بازآفرینی است.

ضرورت توجه به مفاهیم، واژگان و عناصر زبانی

بازآفرینی و بازنویسی نیز مانند هر نوع اثر ادبی دیگر بر معنا و عناصر زبانی استوار است. توجه به این عناصر و بهره‌مندی صحیح از آنها می‌تواند یک متن را از دیگر متون مشابه متمایز کند. همچنین توجه به این نکات، نشان‌دهنده سطح آگاهی و ذوق ادبی نویسنده است.

- **حروف:** صداهایی که کنار هم ردیف می‌شوند تا واژه‌ها را بسازند می‌توانند حسی را ایجاد و منتقل کنند. این موسیقی در فضا سازی ادبی بسیار تاثیر گذار است. سعدی در این با تکرار صدای کسره، حس خواب‌آلودگی و بازماندگی را یادآوری می‌کند.

خوابِ نوشینِ بامدادِ رحیل

باز دارد پیاده را ز سبیل

علائم

لطفاً حواستان به علائم باشد. از علائم ویرایشی گرفته تا نشانه‌های معنارسان در یک متن. ویرگول کوچک، نقطه، دو نقطه، گیومه، علامت تعجب و سوال هر کدام نقش موثری در انتقال پیام دارند. آنها را بسیار جدی بگیرید.

نشانه‌ها:

در زبان، هر واژه و تصویر نشانه مفهومی است. نشانه‌ها به ما کمک می‌کنند تا به درک عمیق‌تری از معنای متن برسیم و ارتباط بین واژه‌ها و مفاهیم را درک کنیم. دانش نشانه‌شناسی، اشارات، دلالت‌ها، نام‌گذاری‌ها، قیاس‌ها، تمثیل‌ها، استعاره‌ها مانند رمزهایی هستند که به یکدیگر مرتبط هستند. آواهای خاص، علامت‌های الفبایی، نمادهای تصویری، حرکات بدن یا حتی پوشیدن یک لباس ویژه و ... هر کدام از این‌ها برای رساندن پیام می‌توانند تفسیر شوند.

نشانه‌شناسان نشانه‌ها را در انزوای مطالعه نمی‌کنند، بلکه با توجه به کل متن و متون دیگر و حتی قراردادهای جامعه و فرهنگ، آن نشانه را گسترش می‌دهند. در بازنویسی و بازآفرینی یک متن می‌بایست به نشانه‌ها توجه کرد آنها را درک کرد تا در خلق اثر تازه خود، از آنها بهره‌برد.

واژگان:

هر واژه بار معنایی متفاوتی دارد. نویسنده یا شاعر در هنگام خلق اثر، آگاهانه واژه‌ای را برگزیده‌است. بنابراین ضرورت دارد ما نیز به عنوان بازنویس و بازآفرین در درک معنای واژگان و انتخاب واژه جایگزین مناسب کوشا باشیم.

مفاهیم:

درک مضمون و درون مایه هر اثر، برای بازنویسی و بازآفرینی بسیار با اهمیت است. بنابراین پیشنهاد می‌شود پیش از بازنویسی و بازآفرینی، متن مورد نظر چندین بار خوانده شود و درباره مفهوم و مضمون آن اندیشیده یا با دیگری گفتگو شود. به‌ویژه در بازنویسی که می‌بایست به تمام جنبه‌های متن متعهد باشیم، توجه به مضمون از اهمیت بیشتری برخوردار است.



گلستان

به باور بسیاری، گلستان تأثیرگذارترین کتاب نثر در ادبیات فارسی است که در یک دیباچه و هشت باب به نثر مسجع (آهنگین) نوشته شده است. بیشتر نوشته‌های آن کوتاه و به شیوه داستان‌ها و پندهای اخلاقی است.

این کتاب، مجموعه‌ای از حکایت‌های مستقل و حاوی اندرزها و جمله‌های قصار است اما هنر داستان‌گویی و ایجاز نگارنده، مانع از آن می‌شود که وجه تعلیمی آن باعث ملالت خواننده شود. سعدی در گلستان، از به تاریخ‌نگاری و تذکره‌نویسی پرهیز می‌کند و صرفاً به بیان امور مربوط به زندگی و منش اشخاص می‌پردازد. کتاب گلستان را می‌توان گزارش سعدی از جامعه زمان خود دانست، که در آن اوضاع فرهنگی و اجتماعی مردم به صورت واقعی به تصویر کشیده شده است.

حکایت‌های گلستان، به فراخور موضوع، کوتاه یا بلند می‌شود. در برخی از حکایت‌ها، شخصیت‌های خیالی یا واقعی ثالثی وجود دارند و ایفای نقش می‌کنند؛ اما در برخی از حکایت‌ها، نگارنده حاضر و ناظر است. برخی از این رخدادها، رخدادهای واقعی زندگی او و برخی صرفاً رخدادهای تخیلی است.

باب اول در سیرت پادشاهان

گروهی حکما به حضرت کسری در به مصلحتی سخن همی گفتند و بزرگمهر که مهتر ایشان بود خاموش. گفتندش: چرا با ما در این بحث سخن نگویی. گفت: وزیران بر مثال اطباءند و طبیب دارو ندهد جز سقیم را. پس چو بینم که رای شما بر صواب است مرا بر سر آن سخن گفتن حکمت نباشد.

چو کاری بی فضول من بر آید

مرا در وی سخن گفتن نشاید

و گر بینم که نابینا و چاه است

اگر خاموش بنشینم گناه است

باب دوم در اخلاق درویشان

یکی را از ملوک مدّت عمر سپری شد. قائم مقامی نداشت. وصیت کرد که بامدادان نخستین کسی که از در شهر اندرآید تاج شاهی بر سر وی نهند و تفویض مملکت بدو کنند. اتفاقاً اول کسی که در آمد گدایی بود همه عمر لقمه اندوخته و رقعۀ دوخته.

ارکان دولت و اعیان حضرت وصیت ملک به جای آوردند و تسلیم مفاتیح قلاع و خزاین بدو کردند و مدّتی ملک راند تا بعضی امرای دولت گردن از طاعت او پیچانیدند و ملوک از هر طرف به منازعت خاستن گرفتند و به مقاومت لشکر آراستن.

فی الجمله سپاه و رعیت به هم برآمدند و برخی طرف بلاد از قبض تصرف او به دررفت. درویش از این واقعه خسته خاطر همی بود تا یکی از دوستان قدیمش که در حالت درویشی قرین بود از سفری بازآمد و در چنان مرتبه دیدش.

گفت: منت خدای را عزّ و جل که گلت از خار برآمد و خار از پای به درآمد و بخت بلندت رهبری کرد و اقبال و سعادت یاوری تا بدین پایه رسیدی. إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.

شکوفه گاه شکفته است و گاه خوشیده درخت وقت برهنه است و وقت پوشیده

گفت: ای یار عزیز! تعزیم کن که جای تهنیت نیست. آن گه که تو دیدی غم نانی داشتم و امروز تشویش جهانی.

اگر دنیا نباشد دردمندیم

و گر باشد به مهرش پایبندیم

حجابی زین درون آشوب تر نیست

که رنج خاطر است ار هست و گر نیست

مطلب گر توانگری خواهی

جز قناعت که دولتیست هنی

گر غنی زر به دامن افشاند

تا نظر در ثواب او نکنی

کز بزرگان شنیده‌ام بسیار

صبر درویش به که بذل غنی

اگر بریان کند بهرام گوری

نه چون پای ملخ باشد ز موری

باب سوم در فضیلت قناعت

حاتم طایی را گفتند: از تو بزرگ همت تر در جهان دیده‌ای یا شنیده‌ای؟

گفت: بلی! روزی چهل شتر قربان کرده بودم امرای عرب را، پس به گوشه صحرایی برون رفته بودم، خارکنی را دیدم پشته فراهم آورده. گفتمش: به مهمانی حاتم چرا نروی که خلقی بر سمات او گرد آمده‌اند؟ گفت:

هر که نان از عمل خویش خورد

منت حاتم طایی نبرد

من او را به همت و جوانمردی از خود برتر دیدم.

باب چهارم در فواید خاموشی

جالینوس ابلهی را دید دست در گریبان دانشمندی زده و بی حرمتی همی کرد. گفت: اگر این نادان نبودی کار وی با نادانان بدینجا نرسیدی.

دو عاقل را نباشد کین و پیکار

نه دانایی ستیزد با سبکسار

اگر نادان به وحشت سخت گوید

خردمندش به نرمی دل بجوید

دو صاحب‌دل نگه دارند مویی

همیدون سرکشی و آزرم‌جویی

و گر بر هر دو جانب جاهلانند

اگر زنجیر باشد بگسلانند

یکی را زشتخویی داد دشنام

تحمل کرد و گفت ای خوب فرجام

بتر ز آنم که خواهی گفتن آنی

که دانم عیب من چون من ندانی

باب پنجم در عشق و جوانی

رفیقی داشتم که سالها با هم سفر کرده بودیم و نمک خورده و بی کران حقوق صحبت ثابت شده. آخر به سبب نفعی اندک، آزار خاطر من روا داشت و دوستی سپری شد و با این همه از هر دو طرف دلبستگی بود که شنیدم روزی دو بیت از سخنان من در مجمعی همی گفتند:

نگار من چو در آید به خنده نمکین

نمک زیاده کند بر جراحت ریشان

چه بودی ار سر زلفش به دستم افتادی

چو آستین کریمان به دست درویشان

طایفه درویشان بر لطف این سخن نه که بر حسن سیرت خویش آفرین بردند و او هم در این جمله مبالغه کرده بود و بر فوت صحبت قدیم تأسف خورده و به خطای خویش اعتراف نموده. معلوم کردم که از طرف او هم رغبتی هست، این بیتها فرستادم و صلح کردیم:

نه ما را در میان عهد و وفا بود

جفا کردی و بد عهدی نمودی

به یک بار از جهان دل در تو بستم

ندانستم که برگردی به زودی

هنوزت گر سر صلح است باز آی

کز آن مقبولتر باشی که بودی

باب ششم در ضعف و پیری

روزی به غرور جوانی سخت رانده‌بودم و شبانگاه به پای گریوه‌ای سست مانده.

پیرمردی ضعیف از پس کاروان همی‌آمد و گفت: چه نشینی که نه جای خفتن است؟

گفتم: چون روم که نه پای رفتن است؟!

گفت: این نشیندی که صاحب‌دلان گفته‌اند: رفتن و نشستن به که دویدن و گسستن.

ای که مشتاق منزلی مشتاق

پند من کار بند و صبر آموز

اسب تازی دو تگ رود به شتاب

و اشتر آهسته می‌رود شب و روز

باب هفتم در تأثیر تربیت

هندوی نفت اندازی همی آموخت. حکیمی گفت تو را که خانه نیین است، بازی نه این است.

تا ندانی که سخن عین صواب است مگوی

و آنچه دانی که نه نیکوش جواب است مگوی

باب هشتم در آداب صحبت

حکیمی که با جُهال درآفتند توقع عزّت ندارد و گر جاهلی به زبان‌آوری بر حکیمی غالب آید عجب نیست که سنگی‌ست که گوهر همی شکند.

نه عجب گر فرو رود نفّسش

عندلیبی غراب هم قفسش

گر هنرمند از او باش جفایی بیند

تا دلِ خویش نیازارد و در هم نشود

سنگِ بد گوهر اگر کاسه زرین بشکست

قیمتِ سنگ نیفزاید و زر کم نشود



بوستان یا سعدی نامه

بوستان اثر ارجمند و پرآوازه شاعر و نویسنده اندیشمند ایران، سعدی شیرازی، مشهورتر از آن است که به معرفی نیازی داشته‌باشد. از قرن هفتم که سعدی بوستان را سروده‌است تا کنون این کتاب خوانده و تدریس می‌شده و بارها به زبان مختلف ترجمه شده‌است. جهان مطلوب سعدی بیشتر در بوستان متجلی است تا در گلستان. پسندها و آروزهای سعدی در بوستان بیش از سایر آثار او جلوه‌گر است.

بوستان سعدی منظوم است و ده باب دارد و هر باب دارای حکایت‌های اخلاقی و تفکربرانگیز است.

باب اول در عدل و تدبیر و رای

یکی از بزرگان اهل تمیز
 حکایت کند ز ابن عبدالعزیز
 که بودش نگینی در انگشتی
 فرو مانده در قیمتش جوهری
 به شب گفתי از جرم گیتی فروز
 دری بود از روشنایی چو روز
 قضا را در آمد یکی خشک سال
 که شد بدر سیمای مردم هلال
 چو در مردم آرام و قوت ندید
 خود آسوده بودن مروت ندید
 چو بیند کسی زهر در کام خلق
 کیش بگذرد آب نوشین به حلق
 بفرمود و بفروختندش به سیم
 که رحم آمدش بر غریب و یتیم
 به یک هفته نقدش به تاراج داد
 به درویش و مسکین و محتاج داد
 فتادند در وی ملامت کنان
 که دیگر به دست نیاید چنان
 شنیدم که می گفت و باران دمع
 فرو می‌دویدش به عارض چو شمع
 که زشت است پیرایه بر شهریار
 دل شهری از ناتوانی فگار
 مرا شاید انگشتی بی‌نگین
 نشاید دل خلقی اندوهگین
 خنک آن که آسایش مرد و زن
 گزیند بر آرایش خویشتن

نکردند رغبت هنرپروران
به شادی خویش از غم دیگران
اگر خوش بخسبد ملک بر سریر
نپندارم آسوده خسبد فقیر

باب دوم در احسان

یکی سیرت نیکمردان شنو
 اگر نیکبختی و مردانه رو
 که شبلی ز حانوت گندم فروش
 به ده برد انبان گندم به دوش
 نگه کرد و موری در آن غله دید
 که سرگشته هر گوشه‌ای می‌دوید
 ز رحمت بر او شب نیارست خفت
 به مأوای خود بازش آورد و گفت
 مروت نباشد که این مور ریش
 پراکنده گردانم از جای خویش
 درون پراکندگان جمع دار
 که جمعیت باشد از روزگار
 چه خوش گفت فردوسی پاک زاد
 که رحمت بر آن تربت پاک باد
 میازار موری که دانه کش است
 که جان دارد و جان شیرین خوش است
 سیاه اندرون باشد و سنگدل
 که خواهد که موری شود تنگدل
 مزن بر سر ناتوان دست زور
 که روزی به پایش در افتی چو مور
 درون فروماندگان شاد کن
 ز روز فروماندگی یاد کن
 نبخشود بر حال پروانه شمع
 نگه کن که چون سوخت در پیش جمع
 گرفتم ز تو ناتوان تر بسی است
 تواناتر از تو هم آخر کسی است

باب سوم در عشق و مستی و شور

شبى یاد دارم که چشمم نخفت

شنیدم که پروانه با شمع گفت

که من عاشقم گر بسوزم رواست

تو را گریه و سوز باری چراست؟

بگفت ای هوادار مسکین من

برفت انگبین یار شیرین من

چو شیرینی از من به در می‌رود

چو فرهادم آتش به سر می‌رود

همی گفت و هر لحظه سیلاب درد

فرو می‌دویدش به رخسار زرد

که ای مدعی عشق کار تو نیست

که نه صبر داری نه یارای ایست

تو بگریزی از پیش یک شعله خام

من استاده‌ام تا بسوزم تمام

تو را آتش عشق اگر پر بسوخت

مرا بین که از پای تا سر بسوخت

همه شب در این گفت و گو بود شمع

به دیدار او وقت اصحاب، جمع

نرفته ز شب همچنان بهره‌ای

که ناگه بکشتش پریچهره‌ای

همی گفت و می‌رفت دودش به سر

که این است پایان عشق، ای پسر

اگر عاشقی سر مشوی از مرض

چو سعدی فرو شوی دست از غرض

فدایی ندارد ز مقصود چنگ

و گر بر سرش تیر بارند و سنگ

به دریا مرو گفتمت زینهار

و گر می‌روی تن به طوفان سپار

باب چهارم در تواضع

یکی قطره باران ز ابری چکید

خجل شد چو پهنای دریا بدید

که جایی که دریاست من کیستم؟

گر او هست حقا که من نیستم

چو خود را به چشم حقارت بدید

صدف در کنارش به جان پرورید

سپهرش به جایی رسانید کار

که شد نامور لؤلؤ شاهوار

بلندی از آن یافت کاو پست شد

در نیستی کوفت تا هست شد

تواضع کند هوشمند گزین

نهد شاخ پر میوه سر بر زمین

باب پنجم در رضا

شنیدم که نابالغی روزه داشت
 به صد محنت آورد روزی به چاشت
 به کتابش آن روز سائق نبرد
 بزرگ آمدش طاعت از طفل خرد
 پدر دیده بوسید و مادر سرش
 فشاندند بادام و زر بر سرش
 چو بر وی گذر کرد یک نیمه روز
 فتاد اندر او ز آتش معده سوز
 به دل گفت اگر لقمه چندی خورم
 چه داند پدر غیب یا مادرم؟
 چو روی پسر در پدر بود و قوم
 نهان خورد و پیدا به سر برد صوم
 که داند چو در بند حق نیستی
 اگر بی وضو در نماز ایستی؟
 پس این پیر از آن طفل نادان تر است
 که از بهر مردم به طاعت در است
 کلید در دوزخ است آن نماز
 که در چشم مردم گزاری دراز
 اگر جز به حق می‌رود جاده‌ات
 در آتش فشاندند سجاده‌ات

باب ششم در قناعت

شنیدم که صاحب‌دلی نیک‌مرد
یکی خانه بر قامت خویش کرد
کسی گفت می‌دانمت دسترس
کز این خانه بهتر کنی، گفت بس
چه می‌خواهم از طارم افراشتن؟
همینم بس از بهر بگذاشتن
مکن خانه بر راه سیل، ای غلام
که کس را نگشت این عمارت تمام
نه از معرفت باشد و عقل و رای
که بر ره کند کاروانی سرای

باب هفتم در عالم تربیت

یکی گفت با صوفیی در صفا
 ندانی فلانت چه گفت از قفا
 بگفتا خموش، ای برادر، بخفت
 ندانسته بهتر که دشمن چه گفت
 کسانی که پیغام دشمن برند
 ز دشمن همانا که دشمن‌ترند
 کسی قول دشمن نیارد به دوست
 جز آن کس که در دشمنی یار اوست
 نیارست دشمن جفا گفتنم
 چنان کز شنیدن بلرزد تنم
 تو دشمن‌تری کآوری بر دهان
 که دشمن چنین گفت اندر نهان
 سخن چین کند تازه جنگ قدیم
 به خشم آورد نیکمرد سلیم
 از آن همنشین تا توانی گریز
 که مرفتنه خفته را گفت خیز
 سیه چال و مرد اندر او بسته پای
 به از فتنه از جای بردن به جای
 میان دو تن جنگ چون آتش است
 سخن چین بدبخت هیزم کش است

باب هشتم در شکر بر عافیت

نداند کسی قدر روز خوشی
 مگر روزی افتد به سختی کشی
 زمستان درویش در تنگ سال
 چه سهل است پیش خداوند مال
 سلیمی که یک چند نالان نخفت
 خداوند را شکر صحت نگفت
 چو مردانه‌رو باشی و تیز پای
 به شکرانه با کندپایان پای
 به پیر کهن بر ببخشد جوان
 توانا کند رحم بر ناتوان
 چه دانند جیحونیان قدر آب
 ز واماندگان پرس در آفتاب
 عرب را که در دجله باشد قعود
 چه غم دارد از تشنگان زرود
 کسی قیمت تندرستی شناخت
 که یک چند بیچاره در تب گداخت
 تو را تیره شب کی نماید دراز
 که غلطی ز پهلوی به پهلوی ناز؟
 براندیش از افتان و خیزان تب
 که رنجور داند درازای شب
 به بانگ دهل خواجه بیدار گشت
 چه داند شب پاسبان چون گذشت؟

باب نهم در توبه و راه صواب

شب‌ی خفته بودم به عزم سفر

پی کاروانی گرفتم سحر

که آمد یکی سهمگین باد و گرد

که بر چشم مردم جهان تیره کرد

به ره در یکی دختر خانه بود

به معجر غبار از پدر می زدود

پدر گفتش ای نازنین چهر من

که داری دل آشفته مهر من

نه چندان نشیند در این دیده خاک

که بازش به معجر توان کرد پاک

بر این خاک چندان صبا بگذرد

که هر ذره از ما به جایی برد

تو را نفس رعنا چو سرکش ستور

دوان می برد تا سر شیب گور

اجل ناگهت بگسلاند رکیب

عنان باز نتوان گرفت از نشیب

باب دهم در مناجات و ختم کتاب

سیه‌چرده‌ای را کسی زشت خواند

جوابی بگفتش که حیران بماند

نه من صورت خویش خود کرده‌ام

که عیبم شماری که بد کرده‌ام

تو را با من از زشت رویم چه کار؟

نه آخر منم زشت و زیبا نگار

از آنم که بر سر نبشتی ز پیش

نه کم کردم ای بنده پرور نه بیش

تو دانایی آخر که قادر نیم

توانای مطلق تویی، من کیم؟

گرم ره نمایی رسیدم به خیر

و گر گم کنی باز ماندم ز سیر

جهان آفرین گر نه یاری کند

کجا بنده پرهیزگاری کند؟

چه خوش گفت درویش کوتاه دست

که شب توبه کرد و سحر که شکست

گر او توبه بخشد بماند درست
که پیمان ما بی ثبات است و سست
به حقت که چشمم ز باطل بدوز
به نورت که فردا به نارم مسوز
ز مسکینیم روی در خاک رفت
غبار گناهم بر افلاک رفت
تو یک نوبت ای ابر رحمت بیار
که در پیش باران نباید غبار
ز جرمم در این مملکت جاه نیست
ولیکن به ملکی دگر راه نیست
تو دانی ضمیر زبان‌بستگان
تو مرهم نهی بر دل خستگان

معرفی کتاب برای مطالعه بیشتر:

- مقالاتی درباره شعر و زندگی سعدی، رستگار فسایی، انتشارات امیرکبیر: ۱۳۷۵
- قلمرو سعدی، علی دشتی، انتشارات امیرکبیر: ۱۳۵۶.
- تحقیق درباره سعدی، هانری ماسه، ترجمه دکتر غلامحسین یوسفی و دکتر محمدحسن مهدوی اردبیلی، انتشارات توس: ۱۳۶۹.
- ذکر جمیل سعدی: مجموعه مقالات و اشعار مناسبت بزرگداشت هشتصدمین سالگرد تولد شیخ اجل سعدی، گردآوری کمیسیون ملی یونسکو. انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۴.
- فرهنگ سعدی‌پژوهی، کاووس حسن‌لی، انتشارات بنیاد فارس‌شناسی و مرکز سعدی‌شناسی، شیراز، ۱۳۸۰.
- سعدی، ضیا موحد، انتشارات نیلوفر: ۱۳۸۸
- احوال شیخ اجل سعدی، دکتر جواد بشری، انتشارات بوستان کتاب: ۱۳۹۸.

منابع:

- بوستان سعدی، تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی
- گلستان سعدی، تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی
- اسدالله شکرانه، درآمدی بر بازنویسی و بازآفرینی، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوان، ۱۳۹۲
- داریوش شایگان، سعدی: زمان اجتماعی اهل ادب، نشریه بخارا. زمستان ۱۳۹۲
- کاووس حسن لی، حدیث خوش سعدی؛ نظری به زندگی، روزگار، اشعار و اندیشه‌های سعدی، کتاب ماه ادبیات، شماره ۱۶۲
- عباس میلانی، سعدی و سیرت پادشاهان؛ مدخلی بر بحث سعدی و تجدّد، نشریه ایرانشناسی، بهار ۱۳۷۸